

# مَجَلَّةُ اَرْمَغَانِ

پنجمین سال ۱۲۹۸ شمسی

۱ نامه ارمغان در سال پنجم پس از نامِ خدای پاک بنامه  
تابناک حکیم خاقانی افتتاح شد

## نامه خاقانی به نظامی

یا شروان (۱) بگنججه

بدستداری جستن که قفل یافتن را کلید است کتابی بس  
گرانبها که هزاران گنج گوهرش همسنگ نیست زهی رادست داده است  
این کتاب در حدود چارصد سال قبل نگارش یافته و مشتمل است  
برسی و هشت رساله با خطوط مختلفه در علوم متعدده که اغلب آن رسائل  
امروز در دست نیست

(۱) شروان بفتح شین شهری است از توابع گرجستان

حاج فرهاد مبرزای معتمدالدوله در کتاب زنبیل میگوید : شرران  
بفتح شین است و اشخاصی که شیروان بایاء یا شروان بکسر شین میخوانند  
غلط گفته اند چنانچه خاقانی در تحفة العراقین بابهام بیان مطالب  
کرده و میگوید

از جمله سواد مراسلات بسیاری از شعرا و حکما و عرفای  
بزرگ باستان ایران مانند حکیم خاقانی و سعدی و شیخ شرف‌الدین و  
شیخ‌زین‌الدین حافی در آن ثبت و ضبط است  
رسائل کوچک چند در حکمت و فلسفه و اندرز نیز از بزرگان  
حکما مانند بوعلی سینا و امام فخر رازی و دیگران در آن یافت  
میشود .

این کتاب سال پنجم ارمغان را علاوه بر مزایای دیگر زینت  
خاص می‌بخشد و بزبور مخصوص می‌آراید و میتوانیم تا چند سال در  
هر شماره ارمغان یک هدیه گرانبهائی از اساتید و بزرگان سلف برای  
دور و نزدیک ارمغان بفرستیم

دانشمندان بصیر میدانند که مکاتیب مشوره اساتید فوق‌الذکر  
در این زمان هم آشیان عفا و همسنگ کیمیاست و هر کرا نصیب‌افتد  
قارونی است بر گنجهای عالم دست انداز و زال زری است با سیم‌رغ  
سعادت انباز

ما این کتاب تفسیر را « گوهرستان » نام می‌گذاریم و هر کجا  
در ارمغان « گوهرستان » دیده شود مقصود این کتاب است

راجع بصفحه (۱) « تا کلبه من در این مکان است » شروان « سه ساله خیروان است »  
پس بقرینه « خیر » معلوم میشود شربا فتح منظور اوست و از  
شروان مولد و منشاء خود را خواسته است و صاحب معجم البلدان هم  
چنین میگوید و شبروان بایاء مثناة کوره ایست در بشت کوه لرستان که  
از توابع صیمره است « انتهى کلامه »

در کتب لغت فارسی کلمه شروان ضبط نشده همین قدر نوشته‌اند  
شروین بر وزن بروین قلعه شروانست و همین که شروین بفتح شین  
ضبط شده نیز دلیل است که شروان هم بفتح شین است  
( وحید )



و در این شماره که نخستین شماره سال پنجم است بنامه که حکیم خاقانی بنام شروان بسوی گنججه فرستاده «وظن قوی چنانست که بسوی حکیم نظامی فرستاده باشد» اکتفا میکنیم باعث برای ظن قوی و قریب یقین که نگارنده را حاصل شده همانا دوستی حقیقی و رابطه صوری و معنوی مسلمی است که مابین این دو حکیم و شاعر بزرگ برقرار بوده و هرگاه پاسخ این نامه هم بدست می آمد مسلم انجمن ذوق و بزم ادب بشراب مرقی از خم منثورات حکیم نظامی سر مست ابدی میشد - ولی افسوس که سواد پاسخ در کتاب گوهرستان یافت نشد (۱)

(اینک نامه حکیم خاقانی)

ابن تحیت صادر است از این صوب ناصواب و خطه بیخطری (۲)  
مکمن ظلم و مسکن تفاق - وبال خانه افاضل و بیت الشرف  
سفهاء اعنی شروان - شر البقاع و بدان مهبط سعد اکبر  
و مصعد سواد اعظم مربوط دوات و مضمار سعادت و مرتع معالی (۳)  
یعنی گنججه خیر البلاد و اطیبها • سلام علیکم ای صاحب خطران دل  
صحبکم الله ای صاحب خیران دین حیاکم الله «۴» ای دوستان  
نوح عصمت • ایدکم الله ای برادران یوسف همت چونید و

۱ - درین موقع که طبع دوم از سال پنجم شروع شده پس از تحقیق معلوم گردیده که نظامی با خاقانی بسبب تفاوت سنین عمر شناسائی نداشته است و طرف خاقانی دیگری بوده .

۲ خطر بفتح حنین در اینجا بمعنی شرف و قدر است

۳ مربوط محل بستن چار پایان . مضمار مکان ریاضت و رام کردن

اسب . مرتع چراگاه

۴ حیاکم الله از باب تفعیل یعنی زنده بداراد شما را خدای

چگونه اید؟ آنجا که شما نید روز بازار مردی چونست؟ نرخ وفا چگونه است؟ متاع دانش چون میخرند؟ اینجا که منم صعب کساد است دانید جز شما کس ندارم

سفینه سازیدم که طوفان تفاق است، ذخیره دهیدم که قحط سال وحشت است، در سرو سیر حادثات گرفتارم « انظرونا لقتبسی من نورکم »

در خشک سال نایبات جگر تفتهام « افیضوا علینامن الماء » معلوم شما باد، که این تعبت صبا به است « ۱ » از صد هزار بحر شوق، و صبا به « ۲ » از ورق دل بترجمان زبان ظاهر آمده :  
اگر آب طراوت ندارد بر آتش دل گذشته است و معذور است.  
حلیتی که در صفحات روزنامه است، خوانیست سوخته، و جگری گداخته که يك چند در مضیق حبه القلب « ۳ » جمع آمده بود، و بس بطارم ته غرقه و مناع تصاعد کرده و از

« ۱ » صبا به، بفتح، صاده مهمله، بمعنی آرزو مندی است.

« ۲ » صبا به، بضم صاد مهمله، بمعنی بقیه و ته مانده آب یا

شیر است در ظرف.

« ۳ » حبه القلب بحاء مفتوحه و باء مشدده، سیاهک میان دل است

آنجا بهفت طبقه چشم رسیده ولعبت دیده را پرده عنابی بسته .  
 اکنون ازیم شمات دشمنان وامامت دل دوستان از راه دیده بر گشته  
 است و بجداول اعصاب گذشته و از راه دست بجوی انامل رفته .  
 اینک از سر خامه قطره قطره میدود و نقش کشف الحال می بندد .  
 تابداوند دل از افکار افکار است . سینه سفینه غصه هاست . از دست  
 مشتی حشوی لقب . وحشی نسب . سبعی خصال ، دد نهاد . بدنژاد  
 لایوبه بهم ، ولا اکثرث لهم (۱)

الحاد خزان دین فروشند      کوتاه چشم و دراز گوشند

بر نکته حرف من فتاده      دهنی بیچراغ ذهن داده

قومی دیگر . خلف جلف (۲) نجس نجس . مرید مزید «۳» معتل

ذات . لقب خاطر . اجوف باطن .

چون حرف ترخیم «۴» سقط      چون الف وصل «۵» گمنام

۱ لایوبه بهم ای لایبال بهم یعنی اعتنائی بشان آنان نیست ولا اکثرث لهم  
 یعنی بروائی از آنها ندارم

«۲» خلف جلف و خلف بفتح خاء و سکون ثانی . کسیکه هیچ

نیکوئی در او نیست . و جلف یکس جیم و سکون لام . بی باک  
 و ستمگر است

«۳» مرید مزید . یعنی زیادت طلب و هواخواه زخارف و هل من

مزید گو بمعنی سرکش است

«۴» حرف ترخیم : حرفی است که عده نحوی در آخر کلمه

منادی سقط میشود چون یا حار که در اصل یا حارث بوده .

«۵» الف وصل . الفی است که در درج کلام ساقط میشود و در

کتابت هست مثل الف فاضرب .



- یکسر دوزبان چومار بیسه یکچشمه همه چوباد ریسه «۱»  
 در میکده قبله مهین شان صدر که سر که در جبین شان  
 جوقی باد پراکند . «۲» و زیاد پراکنده در مغزها غراره «۳»  
 غرور . دلها تنوره نار طمع . مذبوح بی سکین شیطنت جوی  
 سلطنت دوست . وارثان ناخلف . خواجگان باصاف . «۴»  
 علم لاینفع طوق گردنشان . دعاء لایسمع «۵» داغ جبهتشان  
 بوذر لقبان بولهب خوی رعنا صفتان رعنا گوی  
 نرماده چه قفل و پره «۶» یکسر خاقانی را نهاده بر در  
 از این یک رمه «۷» اعداد اعدا . که احاد تخته الحاد را
- 
- «۱» بادریسه . چوبی است مدور و نازک یک سوراخ در وسط  
 دارد و پنبه ريسان آنرا در منتهای دوک قرار میدهند و کنایه از دجال و  
 مردم یک چشم نیز هست .
- «۲» باد پراکنده . اول کنایه از خود ستائی است و دوم کنایه  
 از ضعف و سستی . یعنی خودستایانی چند که گاه مانند بوزیدن باد  
 پراکنده میشوند . گاه علوم انسانی و مطالعات فرنگی
- «۳» غراره مال یکسر علو غین ناچوالی که در آن پنبه یا گاه کنند .
- «۴» صلف . بفتح حین . بی برکت است یا لاف زن .
- «۵» دعاء لایسمع . کنایه از دعای نامستجاب است .
- «۶» پره قفل - آن جزء از قفل است که بدان بسته  
 یا گشاده میشود و قفل بمنزله ماده است و این جزء بجای نر پسلف و  
 نسر در این شعر مشوش است نه مرتب .
- «۷» رمه . در اینجا بمعنی انبوه مردم است

الوف کنند . و نامشان در نامه الهی این است : که الذین  
 یاحدون فی آیات الله . و خط بقومی فرستند که خطابشان  
 در خط خدای این است : که نسوا لله فانسا هم . سر بسدوش  
 گروهی دارند . که حلیه گوششان این است : وان الکافرین لا  
 مولی لهم . بر این دل آسمان رنگ و خاطر ستاره‌اش نمرود وار  
 کمان کشیده .

با چنین بیگان آزارنه تن را نفس نیکان جوشنی کردی و دارارنه (۱)  
 همت پاگان مرهمی نمودی .

حبل الورید (۲) را جای اقطاع است . سبب اتصال راجز اصطناع (۳)  
 دوستان نمیدانم .

بیت الحیات را وقت انهدام است . امید مرمت جز بمکرمت  
 یگانگان نمیدارم -

آتشی را که بین الحشاشه (۴) و الحشام مضطرم (۵) شده است انطفاجز از صفای  
 هم جنسان نمی بینم .

(۱) رنه بفتح را و تشدید نون بمعنی صداست و معنی این  
 جمله این است : آه از چنین بیگان اگر نفس جوشن واریگان نبود

(۲) حبل الورید . یعنی رگ بدن که چون ریسمانست

(۳) اصطناع . در اینجا بمعنی قبول دعوت و مهمانی است

(۴) حشاشه . بضم حاء . باقی مانده جان در بیمار یا

مجروح است . حشا . بفتح حاء . دل و جگر و شکم و آنچه در

باطن شکم است «۵» مضطرم . اسم مفعول ارباب افتعال است یعنی

بر فروخته شده .

در این وسواس بودم که زاده ارادت و رهبر ملکوت از دست راست (۱) در آمد و بدست چپ ندا کرد (اثنی دل) «۲» و گفتم : خاقانیا باز این چه دست سوداست که گریبان تو گرفته باز این چه خار خیال است که دامنت باز کشیده ، باز نقش زیاده میجوئی . ظل عدم میطلبی . صورت معدوم الجسم موجود الاسم میخواهی (۳) . مرد غرقه بحر اخضر به که بسته موت احمر «۴» بر روی همدمی که بیابی بگانه رنگ

عمرت در آرزو شد و در انتظار هم

بوی جنسیت مجوی . نقش وفا مطلب . که میسرت نشود .

نگویم که رقم وفا در عهد ما مجوشد حاشا که خود در تخت خانه

تقدیر در نیامد . ای مرد چه دوست : کدام جنس ، و کجا یگانه

در ملك سخن رسد مرا فخر سلطان سخن منم ولا فخر

در نوبت من هر آنچه هستند دزدان سخن بریده دستند

کس را سخن باند از این دست سو کند بمصطفی اگر هست

(۱) دینت راست . کنایه از وزیر اعظم است . یعنی رهبر ملکوت

از در دستوری و فرمان در آمد .

«۲» اثنی دل . ترجمه معنی مجازی دست چپ است چون دل در طرف چپ

جای دارد از این سبب برای حفظ تناسب از او تعبیر بدست چپ

کرده است .

(۳) نقش زیاده و ظل عدم و صورت معدوم الجسم موجود

الاسم . هر سه کنایه از مردمی و وفا است .

«۴» موت احمر . کنایه از فقر و احتیاج است چون در خبر آمده

که الفقر موت الاحمر .



با یار حیل ساختم و سود نداشت

در کار سر انداختم و سود نداشت

کثر باخته ام بو که نمایم یکدست

هم ماندم و کثر باختم و سود نداشت

تمام شد مکتوب حکیم خاقانی قارئین راست که مکرر وبدقت بخوانند

## بیشتر کین ارمغان دوست

سال اول تأسیس ارمغان ترکیب بندی بدین اسلوب که قافیه

در هر دو مصراع از یک بیت مراعات شده بود در شماره نخستین سال

انتشار یافت و مسلک ما را بزبان شعر آوازه پیاز محافل ادبا و

دانشمندان ساخت

اینک که چهار سال و اندی از آن زمان میگذرد ترکیب بندی

دیگری با همان اسلوب که از مشکلات و موانع چهار ساله گذشته

ارمغان یادآوری میکند و نیز مسلک ادبی ما را در سال پنجم خاطر نشان

میسازد پیشگاه ادبا و دانشمندان تقدیم داشته و یاری خداوند متعال

سال پنجم را شروع میکنیم. امیدواریم که هرگز ذوق و ادب با نظر

دقت در آن نگریسته تقاضای ما را در طی ترکیب بندی پذیرفته و در

خطا و لغزش هائی که هر نویسنده از آن ایمن نیست یا چشم غفودیده

و اصلاح فرمایند

## ترکیب بند

ای مشتر کین دانش انباز والا نظران ارمغان دوست

حکمت سنجان معرفت ساز دستان سازان داستان دوست

موزون طبعان نکته پرداز گمشدن فکران زندخوان دوست